

...و خدا به آدم بخشید^۱

آدم وقتی توانایی‌های شیطان را دید، هراسناک شد که نکند از پس او بر نیاید.

برای همین به خدا گفت: حالا که به شیطان این قدرت را داده‌ای که مثل خون من، یا من همراه شود و در هیچ حال و هیچ جا دست از سرم بر ندارد، به من هم چیزی بده که با آن در مقابلش بایستم و نگذارم مرا به جهنم عذابت بکشاند.

خدای مهربان که توقع چنین درخواستی را از مخلوق زیرک خود؛ آدم داشت، پاسخ داد: قبول است. من برای تو و نسل تو یک تخفیف دائمی قرار می‌دهم: درباره کارهای ناپسند تا وقتی انجام نداده باشی آن را گناه حساب نمی‌کنم.

سپس خداوند افزود: از آن طرفه هر گاه کسی از شما قصد کار نیکی داشته باشد، حتی اگر موفق به انجامش نشود، آن را یک کار نیک به حساب می‌آورم و اگر موفق به عمل هم بشود، برابر پاداش برایش مقرر می‌کنم. خوب است؟

آدم از هراسش کاسته شد اما راضی نشده بود. دوباره گفت:

تو را سپاس! فرصتی بیش از این بده!

خدای بخشنده فرمود: باشد! هر کس گناهی مرتکب شود اما پشیمان شود و از من بخشش بطلبد، گناهِش را می‌پوشانم.

آدم که از رحمت بی‌پایان خدا خبر داشته، دوباره درخواست کرد و از این نیز بیش‌تر!

خدای بزرگ فرمود: فرصت توبه را هم به آدمیان دادم تا اگر کسی گناه کرد و تا قبل از مرگ به‌سوی من بازگشته، او را بپذیرم.

چون به این جا رسید آدم که قلبش شادمان و از رحمت خدا لبریز شده بود تبسمی کرد و گفت: همین بسمان است.

پی‌نوشت

۱. برداشتی از یک روایت الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۴، ص ۲۴۱.

یارب به فضل خویش ببخشای بنده را
آن دم که عازم سفر آن جهان شود
ایمان ما ز غارت شیطان نگاهدار
تا از عذاب خشم تو جان در امان شود
سعدی



فرصت ابلیس

در بنی اسرائیل مردی زاهد وجود داشت که دویست سال عبادت کرده بود و از کارهای خطا پرهیز کرده بود. برای همین، آرزویش این بود که یک روز شیطان را ببیند و به او نیش و کنایه بزند که: تو در این دویست سال توانستی حتی یکبار من را از راه حق منحرف کنی و من همیشه از پس تو برآمده‌ام. از قضا آرزوی او برآورده شد و شیطان را دید. او بلافاصله حرفی که در گلویش گیر کرده بود به شیطان زد. شیطان سرش را پایین انداخت و با تواضع فراوان حرف او را تأیید کرد. بعد اهی کشید و گفت: راست می‌گویی، من زورم به تو نرسید و امید هم ندارم که در دویست سالی که از عمرت باقی مانده بتوانم کاری بکنم!

این حرف، مرد زاهد را شوکه کرد. با خودش گفت: دویست سال از عمر من باقی مانده؟!... دویست سال از عمر مانده و من از حالا این قدر به خودم سخت گرفته‌ام؟
مرد چند دقیقه‌ای با خودش کلنجار رفت و عاقبت به این نتیجه رسید که بهترین کار این است که صدسال از این فرصت را خوش بگذرانم و هر کار که دلم خواست انجام دهم. بعد از آن، صدسال باقی مانده را صرف توبه و عبادت می‌کنم. خدا هم که بخشنده و توبه‌پذیر است! این می‌شود بازی بُرد بُرد!
او آن قدر گیج و هیجان زده بود که حتی متوجه رفتن شیطان نشد. انگار اصلاً شیطانی در کار نبود!

خلاصه، مرد زاهد همان روز بساط عبادتش را جمع کرد و ابزار عیش و نوش را فراهم ساخت و مشغول هرزگی و لذت‌های باطل شد. او تمام روز را به همین حال گذراند، اما وقتی شب فرا رسید، احساس خوبی نداشت. احساس می‌کرد گناه و دوری از خدا، لذتی که فکر می‌کرد نداشت و عبادت خدا بیش‌تر به دلش می‌چسبید، اما باز به خودش نهیب زد: احمق نشو! هنوز برای این حرف‌ها خیلی فرصت داری. این صدسال را با این تجربه جدید سر کن، بعد دوباره نوبت عبادت هم می‌رسد. مرد با همین خیال به خواب رفت، اما دیگر هرگز از آن بیدار نشد.

*از تفسیر کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۷، ص: ۲۵۵ همراه با ویرایش و بازنویسی.



خط و نشان‌های یک شیطان برای

انسان^۱

انسان عزیز! (۱) می‌دانم که دوست داری از شرّ من در امان بمانی اما این کار ساده‌ای نیست؛ چون فرار کردن از من و سالم ماندن از حيله‌های من کار هر کسی نیست. برای همین آدمی زاده‌ها هر جا که بروند و هر کار که بکنند در چنگ من هستند و به هر طرف که بخواهم می‌کشانمشان. فقط چند گروه هستند که حيله‌های من در آن‌ها کارساز نیست و جان سالم به در می‌برند البته بعید می‌دانم آدم‌های زیادی در این گروه‌ها قرار بگیرند.

کسی که صادقانه به خدا پناه ببرد و در همه کارهایش تنها به او تکیه کند و کسی جز او را پشتیبان خود نداند. این کار ساده‌ای است؟ کسی که در طول شبانه روز خدا را بسیار زیاد یاد می‌کند و از گفتن ذکر او خسته نمی‌شود تو چنین همتی داری؟
فردی که برای دیگران و هم‌کیشان خود همان چیزی را بپسندد که برای خودش می‌پسندد. خیلی راحت است نه؟ البته فقط در گفتن! انسانی که در مصیبت‌هایی که به سراغش می‌آیند، بی‌تابی نکند و شکرگزار خدا باقی بماند و دین و ایمانش هم نلرزد بعید است هر کسی چنین طاقتی داشته باشد.

و آخرینش این که به هر چه خدا قسمتش کرد راضی باشد و تمام ذکر و فکرش را مشغول به دست آوردن دنیا نکند. این هم مرد می‌خواهد هر چند در گفتن آسان است.

با این حساب فکر می‌کنی بتوانی از دست من در امان باشی؟ اگر بتوانی در یکی از این چند دسته جایی برای خودت باز کنی شاید والا بی‌جهت تقلا نکن. چون به هر حال در چنگ منی عزیزم!

پی‌نوشت

۱. برداشتی از یک روایت، التخصال، ج ۱، ص ۲۸۵.